

سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار در ایران؛ ضرورت‌ها، اصول، موانع و راهکارها (چارچوبی هابرماسی)

محمدحسن مالدار

پژوهشگر پسادکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

malदार@modares.ac.ir

محمدجعفر حبیب‌زاده (نویسنده مسئول)

استاد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

habibzam@modares.ac.ir

چکیده

سیاست کیفری، به‌عنوان یکی از شدیدترین اشکال مداخله دولت در زیست‌جهان شهروندان است. در این زمینه، در نظام‌های حقوقی که سیاست کیفری آن‌ها عمدتاً بر عقلانیت ابزاری استوار است، خطر بروز بحران مشروعیت وجود دارد. لذا، مقاله حاضر با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس و الگوی دموکراسی گفت‌وگویی وی، برای گذر از این وضعیت، در پی ارائه چارچوبی مفهومی برای «سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار» و بررسی امکان‌ها و موانع تحقق آن در ایران است. نتیجه آنکه از منظر «مشروعیت هنجاری»، «پیشگیری از عوام‌گرایی کیفری»، «بازسازی کرامت انسانی» و «تقویت انسجام اجتماعی»، استقرار چنین سازکاری امری ضروری است. بااین‌همه، اصول و شاخص‌های حاکم بر این رویکرد از جمله «مشارکت فراگیر ذی‌نفعان»، «گفت‌وگوی عقلانی و اخلاقی»، «شفافیت و پاسخ‌گویی»، «گفت‌وگوی غیرسلطه‌آمیز»، «تصمیم‌گیری مبتنی بر تفاهم» و «امکان بازنگری مستمر» باید موردتوجه قرار گیرند. با وجود این، «ضعف فرهنگ دموکراسی گفت‌وگویی»، «غلبه اقتدارگرایی ساختاری و عقلانیت ابزاری»، «تعارض قرائت رسمی از فقه با اصول گفتمانی» و «نبود سازکارهای قانونی نهادمند»، تحقق عملی این سازکار را با موانع جدی مواجه کرده است. براین‌اساس، تحقق این مدل سیاست‌گذاری مستلزم اصلاحات چندلایه فرهنگی، نهادی، تفسیری و قانونی است تا بتوان زمینه‌گذار به یک سیاست کیفری عقلانی، مشروع و مردم‌سالار را فراهم آورد.

کلیدواژگان: کنش ارتباطی، عقلانیت ارتباطی، زیست‌جهان، دموکراسی مشورتی، یورگن هابرماس

سیاست کیفری آیین تمام‌نمای نظام ارزشی، ایدئولوژیک و هنجاری حاکمان و مردمان یک سرزمین است و به دلیل ماهیت مداخله‌جویانه، سرکوب‌گرایانه و تحدیدکننده آن تأثیر مستقیم و نامستقیمی بر حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان می‌گذارد. بر این اساس سیاست کیفری باید از قواعد و اصولی همچون خردبنیادبودن، شفافیت، تضمین حقوق طرفین، تناسب، قانونی‌بودن، حداقلی‌بودن پیروی کند. با این همه، گاه در عمل اصول یادشده و دیگر موازین و مبانی حقوق بشر ممکن است نقض شود. این موضوع در کشورهایی مانند ایران که قانون‌گذار آن از منطق کیفری خاصی پیروی می‌کند، بیشتر مشاهده می‌شود. از این رو، ضروری است چاره‌ای اندیشیده شود تا سیاست کیفری از رویکردهای شتاب‌زده، احساسی و اقتدارگرایانه فاصله گرفته و به‌سوی عقلانیتی تأملی، محدودکننده اقتدار کیفری و سازگار با حقوق و آزادی‌های انسان حرکت کند؛ زیرا چنین وضعیتی نه تنها کارآمدی نظام عدالت کیفری را تضعیف می‌کند، بلکه اعتماد عمومی به قانون و نهادهای کیفری را نیز با مخاطره روبه‌رو می‌سازد.

یکی از این راهکارها که دست‌کم از چشم‌انداز کیفری کمتر بدان پرداخته شده و موضوع پژوهش کنونی است، «سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار» است. از منظر هابرماس، دموکراسی گفت‌وگویی بستر تحقق عقلانیت ارتباطی و امکان ارزیابی «دعاوی اعتبار»^۱ را فراهم می‌آورد. عقلانیتی که بر برتری استدلال، گفت‌وگوی عقلانی و دستیابی به اجماع استوار است و مستلزم مشارکت آزاد کنش‌گران، عاری از هرگونه فشار و اجبار و برخورداری دعاوی مطرح‌شده از قابلیت تعمیم‌همگانی است (عالم و پورپاشا کاسین، ۱۳۹۰: ۱۵۳). این چارچوب در حوزه سیاست کیفری بدین معناست که مشروعیت جرم‌انگاری، کیفرگذاری و... تنها زمانی قابل دفاع است که در بستر گفت‌وگویی آزاد، عقلانی و غیرسلطه‌آمیز، با مشارکت برابر همه افراد متأثر از آن، بر پایه استدلال برتر و امکان اقناع همگانی شکل گرفته باشد. از این منظر، چنین سازکاری می‌تواند ابزاری مؤثر برای پیشرفت کیفیت سیاست کیفری به‌منزله یک اصل نوبنیاد و نیز افزایش مقبولیت اجتماعی و کارکرد آن باشد. افزون بر این، سیاست کیفری را باید بخشی از حوزه عمومی دانست، زیرا تصمیمات اتخاذشده در آن مستقیماً با آزادی، کرامت، امنیت و حقوق بنیادین شهروندان پیوند دارد و آثار آن فراتر از مرتکبان جرم، کل جامعه را متأثر می‌سازد. جرم‌انگاری، کیفرگذاری و تعیین شیوه‌های واکنش کیفری نه صرفاً مسائل فنی یا اداری، بلکه موضوعاتی عمومی‌اند که باید در معرض گفت‌وگوی آزاد، نقد عقلانی و داوری همگانی قرار گیرند. از این رو، مشروعیت سیاست کیفری صرفاً از اراده یک‌سویه قانون‌گذار یا نهاد قدرت برنمی‌خیزد، بلکه مستلزم شکل‌گیری افکار عمومی آگاه و مشارکت کنش‌گران اجتماعی در فرایند صورت‌بندی هنجارهای کیفری است. بدین معنا، سیاست کیفری به‌عنوان یکی از شدیدترین اشکال مداخله دولت در «زیست‌جهان»^۲، ذاتاً در قلمرو حوزه عمومی قرار می‌گیرد و بدون اتکا به آن، با بحران مشروعیت و مقبولیت اجتماعی مواجه خواهد شد. همان‌گونه که هابرماس حوزه عمومی را ساختاری ارتباطی می‌داند که مسائل حل‌نشده اجتماعی را شناسایی، برجسته و به درون نظام سیاسی منتقل می‌کند. روشن است که سیاست کیفری نیز به‌سبب پیوند مستقیم با حقوق، آزادی‌ها و زیست‌جهان شهروندان، ناگزیر در قلمرو حوزه عمومی قرار می‌گیرد و مشروعیت آن در گرو شکل‌گیری افکار عمومی عقلانی و مشارکت گفت‌وگومدار کنش‌گران اجتماعی است (Habermas, 1996: 359). باین‌همه باید توجه داشت که در چنین فرایندی دولت به‌طور هم‌زمان نقش تصویب، سازمان‌دهی، اجرا و تنفیذ قانون را بر عهده دارد (منوچهری، نجاتی‌حسینی، ۱۳۸۵: ۱۸).

^۱. Validity Claims

^۲. Lifeworld

هدف مقاله حاضر آن است که با تکیه بر مبانی نظری هابرماس، چارچوبی مفهومی برای سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار ارائه کند و امکان‌ها و محدودیت‌های بومی‌سازی این چارچوب را در ایران مورد بررسی قرار دهد. بدین لحاظ، پرسش اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از عقلانیت ارتباطی، فرآیند کیفرگذاری در ایران را از وضعیت واکنشی و اقتدارمحور به سوی الگویی مشارکتی، عقلانی و مشروع با همکاری واقعی ذی‌نفعان اصلی از جمله شهروندان، جامعه مدنی، بزه‌دیدگان، بزهکاران و حتی متخصصان علوم جنایی، اجتماعی و انسانی سوق داد؟ برای پاسخ به پرسش یادشده و مباحث مربوطه مقاله در سه بخش سامان یافته است. بخش نخست با عنوان «ضرورت تغییر نگاه در سیاست‌گذاری کیفری؛ چرایی گذار به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار» به دلایلی که تقویت‌کننده ضرورت بهره‌مندی از این رویکرد است، اختصاص دارد. در بخش دوم با عنوان «اصول، قواعد و شاخص‌های حاکم بر سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار» بایدها و نبایدهای حاکم بر آن توضیح و تشریح خواهد شد. در پایان ذیل عنوان «از موانع تا راهکار: مسیرهای عملی برای سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار» موانع پیش‌رو و راه‌حل‌های کاربردی و عملیاتی عبور از این مشکلات بیان خواهد شد.

۱. ضرورت تغییر نگاه در سیاست‌گذاری کیفری؛ چرایی گذار به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار

این بخش در پی آن است تا ضرورت تغییر نگاه در حوزه سیاست‌گذاری کیفری و چرایی طرح رویکرد گفت‌وگومدار را تبیین کند. فرض بنیادین این نوشتار آن است که الگوهای کنونی در بستر حقوق کیفری ایران با چالش‌هایی در سطح مشروعیت هنجاری، کارآمدی اجتماعی و رعایت کرامت انسانی مواجه‌اند. چالش‌هایی که بازاندیشی در مبانی و سازکارهای تقنین کیفری را گریزناپذیر می‌سازد. در این راستا، در ادامه، مهم‌ترین ادله ضرورت توجه به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار بررسی می‌شود.

۱-۱ سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار و پیشگیری از بحران مشروعیت هنجاری

نخستین ضرورت برای حرکت به سوی سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار، امکان شکل‌گیری بحران مشروعیت هنجاری در نظام کیفرگذاری موجود است. هنجارهای کیفری مبتنی بر اقتدار در گذر زمان ممکن است با فرسایش مقبولیت اجتماعی مواجه شده و توان خود را در اقناع شهروندان نسبت به عدالت و معقولیت واکنش کیفری از دست بدهند. در چنین وضعیتی، اطاعت از قانون عمدتاً ناشی از ترس از ضمانت‌اجراهای سخت و نه پذیرش عقلانی و درونی‌شده است؛ امری که از دیدگاه نظریه «کنش ارتباطی»^۳ هابرماس، نشانه غلبه «عقلانیت ابزاری»^۴ بر «عقلانیت ارتباطی»^۵ است. توجه به بحران مشروعیت مجازات مهم است، از این‌رو اهمیت دارد که در چنین شرایطی کیفر نه ابزاری برای تحقق عدالت و بازسازی نظم اجتماعی، بلکه صرفاً به وسیله‌ای برای کنترل و تنبیه بدل می‌شود که در نتیجه فاصله میان قانون و مشروعیت اجتماعی افزایش خواهد یافت. این فاصله می‌تواند موجب کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی و افزایش مقاومت اجتماعی گردد. بر این اساس از نگاه هابرماس تابعان قانون به عنوان مخاطبان آن در عین حال باید بتوانند خودشان را مولفان آن نیز در نظر بگیرند (Habermas, 1996: 120)، تا قانون واجد مشروعیت هنجاری شود و تبعیت از آن بر پذیرش عقلانی و درونی‌شده شهروندان استوار گردد.

³. Communicative Action

⁴. Instrumental Rationality

⁵. Communicative Rationality

یکی از پایه‌های اساسی مشروعیت هنجارهای کیفری آن است که شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی و تعیین قواعد از امکان مشارکت فعال برخوردار باشند و از طریق گفت‌وگو، استدلال و تلاش برای اجماع، زمینه پذیرش این هنجارها فراهم شود (مشهدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۷۴۰-۱۷۴۱). از منظر فلسفی، اهداف مجازات زمانی تحقق می‌یابد که افراد نه صرفاً به دلیل اجبار، بلکه به دلیل فهم و پذیرش عقلانی عدالت، به اجرای آن تن دهند. از نگاه جامعه‌شناسانه نیز، مجازات تنها زمانی مشروع است که شهروندان آن را عادلانه و معقول بدانند و در فرایند تصمیم‌گیری و اعمال آن مشارکت داشته باشند. در نظام کیفرگذاری موجود، مشروعیت قواعد کیفری عمدتاً بر عقلانیت ابزاری، کارکردهای بازدارنده و ملاحظات اقتدارمحور استوار است. این نوع عقلانیت، به‌ویژه در جوامع پیچیده و متکثر، قادر به تولید وفاق پایدار نیست. از منظر هابرماس، هنجارهایی که بدون مشارکت فعال کنشگران و خارج از فرایند گفت‌وگوی آزاد وضع می‌شوند، با «نقصان مشروعیت» مواجه‌اند. باید در نظر داشت که هرچند از نظر هابرماس قانون دارای شأن الزام‌آور است، اما این شأن تنها زمانی موجه است که واجد ویژگی‌های «قانونی‌بودن»، «مشروعیت»، «واقع‌بودگی» و «اعتبار» باشد. به باور او می‌توان نشان داد که «قانون، به‌طور هم‌زمان، یک واقعیت اجتماعی و یک حق است و تبعیت از آن نه صرفاً از سر ترس از ضمانت اجرا یا انتقام، بلکه بر پایه احترام به اعتبار هنجاری آن صورت می‌گیرد» (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۵۸-۱۵۹).

در بستر حقوق کیفری ایران، این بحران را می‌توان در فاصله فزاینده میان قانون کیفری و زیست‌جهان شهروندان مشاهده کرد؛ جایی که بسیاری از واکنش‌های کیفری نه بازتاب‌دهنده فهم مشترک جامعه از عدالت‌اند و نه قابلیت دفاع عقلانی در عرصه عمومی دارند. مشروعیت هنجاری قواعد کیفری زمانی مخدوش می‌شود که فرایند شکل‌گیری آن‌ها خارج از عرصه گفت‌وگوی عمومی و بدون مشارکت افراد انجام گیرد. هنجارهایی که امکان توجیه بین‌الادھانی ندارند و در معرض آزمون گفت‌وگویی قرار نگرفته‌اند، صرفاً از طریق قدرت رسمی بازتولید می‌شوند. نتیجه این وضعیت، گسست میان نظام کیفرگذاری و زیست‌جهان اجتماعی است که خود را در بی‌اعتمادی به عدالت کیفری، کاهش التزام هنجاری و افزایش مقاومت اجتماعی آشکار یا پنهان نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، کیفر نه هنجاری معقول و موجه، بلکه ابزاری تحمیلی تلقی می‌شود؛ امری که کارآمدی نظام عدالت کیفری را تضعیف می‌کند، گرچه در چارچوب پارادایم گفتمان حقوقی هابرماس، هنجارهای حقوقی از دل فرایند کنش ارتباطی شکل می‌گیرند و بر اساس عقلانیت و اجماع عمومی اعتبار می‌یابند. هابرماس با رویکردی شهروندمحور در حقوق گفت‌وگویی، تلاش می‌کند تحقق یک نظام قانونی دموکراتیک را با توجیه عقلانی اصول حقوقی پیوند دهد. در این دیدگاه، هنجار حقوقی نوعی اجماع عمومی است که از طریق بی‌طرفی اخلاقی و رعایت اصول گفت‌وگوی عمومی و اخلاقی مشروعیت عقلانی خود را پیدا می‌کند (دیلمی، منتظر، ۱۴۰۲: ۱۴۳).

سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار، پاسخی نظری و عملی به این بحران است. بر اساس عقلانیت ارتباطی هابرماس، اعتبار هنجارهای کیفری از قدرت تحمیل ناشی نمی‌شود، بلکه از امکان توجیه آن‌ها در گفت‌وگوی عمومی عقلانی حاصل می‌گردد. کیفر تنها زمانی مشروع است که افراد بالقوه متأثر از آن بتوانند در شرایط گفت‌وگویی برابر، دلایل وضع آن را بپذیرند یا دست‌کم امکان به چالش کشیدن آن را داشته باشند. این رویکرد، زمینه‌گذار از اطاعت تحمیلی به پذیرش هنجاری و تقویت عدالت و کارآمدی نظام کیفرگذاری را فراهم می‌آورد.

۱-۲ سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار و پیشگیری از انحراف در تصمیمات کیفری

از دیگر دلایلی که گام نهادن در وادی سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار را ضروری می‌سازد، پیشگیری از انحراف سیاست کیفری در شرایط غیاب گفت‌وگوی عقلانی است؛ انحرافی که یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های آن، شکل‌گیری عوام‌گرایی کیفری است. در چارچوب رویکردهای عوام‌گرا، سیاست‌گذاران کیفری در تلاش برای جلب اعتماد وجدان جمعی بدون توجه به پیامدهای تصمیم خود می‌باشند که در مواردی بدون توجه به اهداف و شرایط مشروع بودن مجازات‌ها از منظر حقوق کیفری کرامت‌مدار، منجر به اعمال مجازات‌های شدید نسبت به جرایمی می‌گردد که افکار عمومی را متأثر می‌سازد. در چنین شرایطی، سیاست کیفری بیش از آنکه محصول عقلانیت ارتباطی و گفت‌وگوی مبتنی بر استدلال باشد، به بازتابی از هیجانات جمعی و فشارهای مقطعی اجتماعی تبدیل می‌شود. عوام‌گرایی کیفری معمولاً زمانی ظهور می‌یابد که نظام عدالت کیفری در پاسخ به نگرانی‌های عمومی نسبت به افزایش نرخ جرم، به جای بهره‌گیری از راه‌حل‌های منطقی، علمی و مورد تأیید کارشناسان، به اتخاذ تدابیر سریع، ساده‌انگارانه و نمادینی روی می‌آورد که فاقد پشتوانه علمی و ارزیابی‌های کارشناسانه‌اند. چنین رویکردی سبب می‌شود مبانی علمی، اثربخشی و عدالت‌محوری سیاست‌های کیفری نادیده گرفته شود و مدیران بخش‌های مختلف نظام عدالت کیفری، به جای واکنشی منسجم، عقلانی و سازمان‌یافته در مواجهه با پدیده‌های مجرمانه، تحت تأثیر افکار عمومی و رسانه‌های جمعی ناگزیر به نمایش شدت عمل بیشتری شوند تا از اتهام سهل‌انگاری در مبارزه با جرم مصون بمانند (حسینی و اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۰۲).

از این رو، روشن است که «دوری از خبره‌گرایی»، «سیاست‌زدگی»، «تأثیرپذیری از افکار عمومی» و «غلبه احساس بر عقل» از بارزترین ویژگی‌های این رویکرد است؛ ویژگی‌هایی که در نهایت به تضعیف مشروعیت هنجاری سیاست کیفری و کاهش کارآمدی آن می‌انجامد. در چنین فضایی، قانون‌گذاری کیفری نه بر پایه استدلال‌های قابل دفاع و اجماع عقلانی، بلکه بر اساس ملاحظات مقطعی، فشار رسانه‌ای و مطالبات هیجانی شکل می‌گیرد و پیامد آن تشدید غیرضروری مجازات‌ها و گسترش نمادین قلمرو حقوق کیفری است. در برابر این وضعیت، چارچوب گفت‌وگومدار مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس می‌تواند به مثابه سازکاری اصلاح‌گر عمل کند. سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار با فراهم‌ساختن بستر مشارکت عقلانی کنشگران گوناگون، امکان اتخاذ تصمیماتی را فراهم می‌آورد که نه محصول اراده یک‌سویه قدرت، بلکه نتیجه گفت‌وگویی آزاد، استدلال‌محور و عاری از اجبار است. در این چارچوب، اعتبار هنجارهای کیفری از «قدرت تحمیل» به «قدرت اقناع» منتقل می‌شود و سیاست کیفری، به جای پاسخ‌های شتاب‌زده و احساسی، بر مبنای عقلانیت ارتباطی، داده‌های تجربی و ملاحظات عدالت‌محور سامان می‌یابد؛ امری که به مهار عوام‌گرایی کیفری، بازسازی اعتماد عمومی و ارتقای مشروعیت تصمیمات کیفری می‌انجامد.

۳-۱ سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار و بازسازی کرامت انسانی

سومین دلیلی که بر مبنای آن باید به‌سوی سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار حرکت کرد، لزوم رعایت «کرامت انسانی» است، مسئله مهمی که می‌توان آن را سنگ زیرین موازین و مبانی حقوق بشر دانست. در بحث جاری، کرامت انسانی سه پیامد برجسته دارد: نخست تبدیل انسان مکلف به انسان محق؛ بدین معنا که در رویکرد هابرماسی انسان به مثابه یک «کنشگر ارتباطی» تلقی می‌شود نه ابژه سرکوب. در این چارچوب انسان تنها فرمان‌بردار نیست، بلکه از حقی برخوردار است که در فرایند شکل‌گیری هنجارهای الزام‌آور، به‌ویژه هنجارهای کیفری که مستقیماً آزادی و حیثیت او را تحت تأثیر قرار می‌دهند، مشارکت داشته باشد. از منظر هابرماس، اعتبار و مشروعیت قانون زمانی معنا می‌یابد که این مشروعیت در یک فرایند استدلالی و قانونی شکل گرفته و رضایت همگانی شهروندان را نه بر پایه اجبار، بلکه از طریق اقناع عقلانی به دست آورده باشد (Habermas, 1996: 110). بدین

ترتیب، فرد نه موضوع صرف اعمال قدرت کیفری، بلکه فاعل دارای حق در فرایند سیاست‌گذاری کیفری تلقی می‌شود و این دگرگونی، جلوه‌ای بنیادین از بازسازی کرامت انسانی در سیاست کیفری است.

دوم، می‌توان به بهره‌مندی انسان از «حق بر کیفر خردبنیاد» اشاره کرد. در دولت‌های قانون‌مدار، معیار مشروعیت کیفرگذاری و کیفردهی عقلانیت است و ارزش‌ها، هنجارهای اخلاقی، اجتماعی و قواعد فرهنگی جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. در این زمینه، اصل بر حفظ حقوق و آزادی‌های انسان‌هاست و هرگونه تعرض به این حقوق نیازمند توجیه منطقی و دلیل قابل قبول است. حفاظت از آزادی شهروندان از وظایف اساسی دولت‌ها به شمار می‌رود و در صورتی که دولت در انجام این تکلیف قصور کند، شهروندان حق دارند اعتراض کنند. اجرای حق شهروندان بر بازپروری و سزاگرایی عادلانه و نیز حق آن‌ها بر نافرمانی مدنی و مجازات نشدن، از پیامدهای تحقق «حق کیفر خردبنیاد» در سیاست کیفری دولت‌هاست. نتیجه عملی این حق، تعدیل و انسانی شدن کیفر و همچنین تأمین منافع معقول بزه‌دیدگان، مجرمان و شهروندان است (موسی‌زاده کوفی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۴). این مسئله به‌ویژه از رهگذر چارچوب هابرماسی قابل دستیابی است، چرا که تصمیمات کیفری در این چارچوب نه بر اساس قدرت تحمیل، بلکه بر پایه گفت‌وگوی عقلانی و استدلال محور شکل می‌گیرد.

پیامد سوم کرامت انسانی در چارچوب سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار، نفی نگرش ابزاری به انسان است. در سیاست‌های کیفری سنتی و اقتدارگرا، مجرم غالباً به ابزاری برای تأمین اهدافی چون ایجاد رعب اجتماعی، نمایش اقتدار حاکمیت یا ارضای احساسات انتقام‌جویانه جامعه فروکاسته می‌شود. همان‌گونه که فوکو می‌گوید: «مناسبات قدرت بر بدن چنگالی بی‌واسطه می‌گشاید، آن را محاصره می‌کند، بر آن داغ می‌کوبد، آن را رام و تربیت می‌کند، تعذیب‌اش می‌کند، آن را ملزم به انجام کارهایی می‌کند، به اجرای مراسمی وامی‌داردش، و نشانه‌هایی را از آن طلب می‌کند» (فوکو، ۱۴۰۲: ۳۷). در این منطق، مجازات نه ابزاری برای عدالت، بلکه تجلی اراده فرمانروا و صحنه نمایش قدرت مطلقه است. فوکو توضیح می‌دهد: «تعذیب کارکرد سیاسی- قضایی دارد. تعذیب مراسمی است برای احیاء و دوباره به تخت نشاندن سلطنتی که برای لحظه‌ای مخدوش شده است» (فوکو، ۱۴۰۲: ۶۴). این در حالی است که در رویکرد گفت‌وگومدار، انسان حتی در مقام بزهکار واجد شأن ذاتی و کرامت غیرقابل سلب تلقی می‌گردد و نمی‌توان او را صرفاً وسیله‌ای برای تحقق اهداف سیاست کیفری دانست. سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار با تأکید بر عقلانیت ارتباطی، مانع از آن می‌شود که مجازات به ابزاری نمادین یا نمایشی بدل گردد و به‌جای آن، بر تناسب، ضرورت و انسانی بودن پاسخ کیفری پای می‌فشارد.

۱-۴ سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار و تقویت انسجام اجتماعی

آخرین دلیل ضرورت‌بخش توجه به این مدل سیاست‌گذاری به ماهیت انسجام‌بخش سیاست کیفری بازمی‌گردد. برای نمونه جرم بر ارزش‌ها و هنجارهای جامعه خدشه وارد کرده است، در نتیجه این موضوع وجدان جمعی آزوده خاطر شده و خواسته او مجازات بزهکار است، بنابراین اگر مجازاتی همراه و هم‌سوی با اراده عمومی باشد، کارکرد بیشتری دارد. بدین سبب شکل کیفر آن چنان که فوکو می‌اندیشید محصول قدرت نیست، بلکه می‌تواند بازتاب وضعیت نظام فرهنگی موجود هم باشد (جوان جعفری بجنوردی، ساداتی، ۱۳۹۷: ۶۰-۶۱). به بیان دیگر، مجازات نه صرفاً ابزار سرکوب، بلکه مکانیسمی برای تقویت انسجام اجتماعی و بازسازی اعتماد جمعی است. همان‌گونه که در سنت دورکیمی مجازات اگرچه به‌منزله ابزاری پیچیده برای تولید و استمرار اثرات قدرت عمل می‌کند، اما نحوه و شکل اعمال آن تحت تأثیر انتظارات هنجاری وجدان جمعی قرار دارد (ساداتی، نوبهار، ۱۳۹۷: ۱۵۹-۱۶۰). در

این چارچوب، نقش گفت‌وگو پررنگ می‌شود، چراکه نخست به کاهش شکاف میان ترجیحات کیفری جامعه و سیاست جنایی رسمی و کاهش مقاومت اجتماعی نسبت به قانون کمک می‌کند. بدین معنا که گفت‌وگو امکان می‌دهد دیدگاه‌ها، نگرانی‌ها و ارزش‌های جمعی در فرایند کیفرگذاری لحاظ شود و تصمیمات کیفری بیش از پیش با انتظارات و هنجارهای جامعه همسو گردد، به طوری که مجازات نه تنها بازدارنده باشد، بلکه بازتابی از فهم مشترک جامعه و نهاد قدرت تلقی شود. به‌باور نگارندگان، شکل و محتوای مجازات از ارزش‌ها و انتظارات جمعی تأثیر می‌پذیرد و هم‌زمان می‌تواند هنجارها و باورهای فرهنگی جامعه را بازتولید و تقویت کند. دوم منجر به کاهش قطبی‌سازی اجتماعی و تعارض دولت-جامعه می‌شود. گزاره پیشین بدین معناست که با تقویت گفت‌وگو و مشارکت جمعی در فرایند کیفرگذاری، فاصله میان نهادهای حکومتی و جامعه کاهش می‌یابد و فضای تعامل و تفاهم جایگزین تضاد و مقاومت می‌شود، به طوری که سیاست کیفری نه به‌مثابه ابزار سرکوب، بلکه به عنوان مکانیسمی برای بازسازی اعتماد و انسجام اجتماعی عمل می‌کند.

بر اساس چارچوب نظری هابرماس، انسجام اجتماعی در جوامع مدرن زمانی به‌صورت پایدار و صلح‌آمیز تحقق می‌یابد که کنش اجتماعی به عقلانیت ابزاری تقلیل نیابد، بلکه در قالب کنش ارتباطی و معطوف به فهم متقابل سامان یابد. از آنجا که اعتبار هنجاری نه خاصیت ذاتی هنجارها، بلکه حاصل گفتمان میان کسانی است که از پیامدهای آن‌ها تأثیر می‌پذیرند، تعیین درستی یا نادرستی هنجارها تنها در پرتو عقلانیت گفتمانی امکان‌پذیر است (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۵۵). قانون کیفری به‌مثابه محصول اراده ارتباطی جمعی است و نبود سازکارهای نهادمند برای گفت‌وگو در فرایند تقنین کیفری، زمینه تولید بی‌اعتمادی و مقاومت اجتماعی نسبت به قانون را فراهم می‌آورد. این مسئله به‌ویژه در جوامعی اتفاق می‌افتد که نخبگان در زمینه حق‌های بشری فاصله معناداری از حاکمیت دارند و یا مقام قدرت تابع ایدئولوژی ویژه‌ای است. در چنین شرایطی، در گذر زمان اعتماد عمومی به نظام قضایی کاهش یافته، هنجارهای جمعی تضعیف می‌شوند و احتمال بی‌قانونی و مقاومت اجتماعی افزایش می‌یابد. مجازات در این چارچوب نه به‌عنوان مکانیسم بازسازی اعتماد و انسجام اجتماعی عمل می‌کند، بلکه ممکن است به ابزاری برای تحکیم قدرت یکجانبه و سرکوب اجتماعی تبدیل شود و بدین ترتیب فاصله میان جامعه و نهادهای حکومتی عمیق‌تر گردد. بنابراین طراحی و پیاده‌سازی سازکارهای نهادمند گفت‌وگو در فرایند کیفرگذاری می‌تواند نقش مؤثری در بازسازی اعتماد، تقویت انسجام اجتماعی و کاهش مقاومت و بی‌اعتمادی نسبت به قانون ایفا کند.

۲. اصول، قواعد و شاخص‌های حاکم بر سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار

اینک که ضرورت‌های توجه به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار روشن شد، حال باید دریافت که اصول، قواعد و شاخص‌های این فرایند چیست؟ در ادامه مهم‌ترین این موارد تبیین و تشریح خواهد شد.

۱-۲ اصل مشارکت فراگیر و توجه به ذی‌نفعان

نخستین اصل، ضرورت مشارکت فراگیر و توجه به ذی‌نفعان است. در اندیشه هابرماس این اصل به معنای مشارکت فراگیر تمام کنشگرانی است که بالقوه تحت تأثیر یک هنجار قرار می‌گیرند. بر مبنای این اصل تنها آن دسته از هنجارها می‌توانند مدعی اعتبار باشند که با تأیید همه کسانی که تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرند، در مقام مشارکت‌کنندگان در یک گفتمان عملی، مواجه شوند (Habermas, 1996: 110). هابرماس مشروعیت هنجارها را در گرو گذراندن آن‌ها از یک فرآیند رویه‌ای می‌داند که مبتنی بر سه اصل

آزادی (توانایی همه ذی‌نفعان برای اظهار نظر بدون مانع بیرونی یا درونی)، برابری (موقعیت یکسان شرکت‌کنندگان) و عام‌بودگی (دربگیری همه دیدگاه‌های مربوط) باشد (مشهدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۷۵۴-۱۷۵۵). در این چارچوب، طیف گسترده‌ای از ذی‌نفعان شامل نمایندگان حاکمیت، شهروندان عادی، نخبگان علوم انسانی، نهادهای جامعه مدنی و... باید از فرصتی واقعی و برابر برای ورود به فضای گفت‌وگو برخوردار باشند. در باره جامعه مدنی توجه هم‌زمان به ذی‌نفعان مستقیم و غیرمستقیم این مهم را تضمین می‌کند که تصمیم‌های کیفری صرفاً برآمده از دیدگاه حاکمیت نباشد، بلکه بازتابی از یک فهم مشترک و بین‌الذهانی در جامعه باشد. از نظر نگارندگان در غیاب چنین مشارکت فراگیری، سیاست‌گذاری کیفری با بحران مشروعیت هنجاری مواجه می‌شود و شکاف میان قانون و زیست‌جهان شهروندان عمیق‌تر می‌گردد. بدین سبب، اصل مشارکت فراگیر نه تنها شرط ضروری یک فرآیند دموکراتیک، بلکه ابزاری برای بازسازی اعتماد و تقویت انسجام اجتماعی در درون نظام عدالت کیفری است.

بر اساس پیش‌فرض هابرماس، قانون تنها زمانی می‌تواند مشروع باشد که کلیه افراد متأثر از آن، در بستر یک گفت‌وگوی عقلانی و با امکان مشارکت برابر، با آن موافقت کرده باشند. در چنین گفت‌وگوی مشارکتی، هدف اصلی نه چانه‌زنی برای حداکثرسازی منافع فردی، بلکه اقناع طرفین از طریق استدلال و بحث دقیق برای دستیابی به یک عقیده مشترک است. اگر این گفت‌وگو بستری برای ظهور اراده سیاسی معقول باشد، آنگاه مشروعیت تصمیمات دموکراتیک در صورتی که بر پایه تأمل و گفت‌وگوی سنجیده استوار شده باشند تضمین می‌شود. بر این مبنا، قانون‌گذاری چیزی جز نهادینه‌سازی همان گفت‌وگوی عقلانی مشارکتی نیست که ضامن مشروعیت است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۶۹). به این ترتیب، هرچه فرایند قانون‌گذاری به این الگوی گفت‌وگویی نزدیک‌تر شود، امکان تحقق قانون مشروع، معقول و مورد پذیرش شهروندان نیز افزایش می‌یابد.

۲-۲ اصل گفت‌وگوی عقلانی و اخلاقی

دومین اصل، «گفت‌وگوی عقلانی و اخلاقی» است. طبق این اصل «بر اساس این اصل، تنها آن دسته از هنجارها معتبرند که همه کسانی که ممکن است از آن‌ها متأثر شوند، بتوانند در چارچوب گفت‌وگوهای عقلانی با آن‌ها موافقت کنند.» (Habermas, 1996: 103-104, 107, 459). اخلاق گفتمان هابرماس را می‌توان بر چند اصل بنیادین فلسفی استوار دانست: یکم؛ وظیفه‌گرایی: عمل اخلاقی عملی است که فارغ از هر چشم‌داشت به پاداش یا سود شخصی انجام شود. همچون کانت، هابرماس نیز عدالت را مستقل و مقدم بر هر تصویری از «خیر» می‌داند. دوم؛ شناخت‌گرایی: اعتبار هنجارها ذاتی نیست؛ بلکه می‌توان در برابر ادعای اعتبار هر هنجاری، ادعای درستی یا نادرستی آن را مطرح کرد و آن را در محک استدلال و گفت‌وگو آزمود. سوم؛ صوری‌گرایی: با توجه به کثرت‌گرایی اخلاقی در جوامع مدرن، هیچ هنجاری به‌خودی‌خود مشروعیت ذاتی ندارد. مشروعیت تنها از طریق یک فرایند رویه‌ای مناسب، یعنی گفت‌وگوی عملی و عقلانی، به دست می‌آید. چهارم؛ جهان‌شمول‌گرایی (عقل‌گرایی جهانی): قاعده اخلاقی معتبر، قاعده‌ای است که قابلیت تعمیم‌پذیری فرازمانی و فرامکانی داشته باشد؛ به این معنا که بتوان آن را در همه زمان‌ها و مکان‌ها به‌طور معقول طرح و از آن دفاع کرد (مشهدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۷۵۴). بنابراین، تمامی کسانی که پیامدهای یک گفتمان متوجه آنان است، می‌بایست امکان حضور و مشارکت برابر در آن را داشته باشند. آنچه در چنین فرایندی اعتبار می‌یابد، نه قدرت، بلکه صرفاً نیروی اقناع‌کننده استدلال‌عاری از اجبار است و از این‌رو، مشارکت‌کنندگان ملزم به صداقت‌اند. افزون بر این، تبادل نظر در چارچوب گفتمان عقلانی تنها هنگامی معنا دارد که از هرگونه فشار، چه درونی و چه بیرونی، مصون باشد (Habermas, 1993: 163).

به‌باور نگارندگان، هرچند در رویکرد هابرماسی تقریباً تمام موضوع‌ها می‌توانند مورد گفت‌وگو قرار گیرند، اما موضوع‌هایی که برخلاف موازین بنیادین حقوق بشر باشند، نمی‌توانند از گفتگوی عقلانی مشروعیت بگیرند؛ هرچند ممکن است مطرح شوند تا از طریق نقد رد گردند. این چنین می‌آید کلان‌پروژه فکری هابرماس در پی فراهم آوردن مبانی نظری و مشروعیت‌بخشی به همین حقوق بشری است (نیکوئی‌بندری، ۱۴۰۰: ۱۵۵). بنابراین، پرسش اصلی آن است که در پرتو اندیشه هابرماس چگونه می‌توان به سیاست‌های کیفری خردستیز لباس مشروعیت پوشاند؟ در چارچوب هابرماسی، پاسخ روشن است: هرگونه مجازاتی که ناقض کرامت انسانی باشد، مانند شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز، اساساً فاقد مشروعیت است. (Habermas, 2010: 464) چراکه کرامت انسانی، به‌مثابه هنجاری جهان‌شمول برآمده از خرد جمعی و اجماع عقلانی، معیار بنیادین ارزیابی مشروعیت واکنش کیفری به شمار می‌رود. از همین رو، حقوق بشر به‌عنوان صورت‌بندی نهادمند این هنجارها، باید در تمامی ساحت‌های عمومی و خصوصی مورد احترام قرار گیرد (نیکوئی‌بندری، ۱۴۰۰: ۱۵۷). برای مثال از منظر اخلاق گفت‌مانی هابرماس، شکنجه نه صرفاً یک مسئله ابزاری یا امنیتی، بلکه نقض بنیادین از شرایط امکان اعتبار اخلاقی هنجارهاست. یک هنجار تنها زمانی می‌تواند معتبر تلقی شود که همه کسانی که تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند، بتوانند در شرایط برابر و عاری از اجبار، آن را در یک گفت‌مان عقلانی بپذیرند. شکنجه دقیقاً این امکان را از میان می‌برد، زیرا فرد را از یک فاعل ارتباطی به ابزاری برای تحقق اهداف دیگران تقلیل می‌دهد و جایگزینی نقش‌ها، صداقت و برابری مشارکت‌کنندگان را ناممکن می‌سازد. لذا، حتی در شرایط اضطراری یا با توجیه‌های فایده‌گرایانه، شکنجه نمی‌تواند موضوع پذیرش همگانی قرار گیرد و به همین دلیل، از منظر اخلاق گفت‌مانی ناموجه و اخلاقاً مردود است (توماسن، ۱۳۹۵: ۱۳۰).

بر اساس این اصل تمامی ادعاهای مطرح‌شده از سوی اشخاص اعم از ادعاهای مرتبط با حقیقت واقعی، درستی هنجاری و صداقت بیان باید بتوانند به‌طور آزادانه به آزمون گذاشته شوند. تصمیم‌نهایی نیز نه بر پایه زور یا تعداد آراء، بلکه باید بر مبنای «غلبه استدلال، نه غلبه قدرت» شکل گیرد. بُعد اخلاقی این اصل، ریشه در «اخلاق گفت‌مان» هابرماس دارد که گفت‌وگو را متکی بر احترام متقابل، برابری ذاتی شرکت‌کنندگان و جست‌وجوی وفاقی عقلانی می‌داند، نه بر معامله، فشار یا روابط سلطه. در قلمرو سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار، این اصل بدان معناست که دلایل جرم‌انگاری یک رفتار، تعیین شدت مجازات یا انتقال نوع واکنش کیفری، باید بر پایه داده‌های تجربی معتبر، یافته‌های جرم‌شناختی، ارزیابی‌های علمی از کارآمدی و ملاحظات عدالت‌محور استوار باشد. این دلایل نباید تابع هیجانات جمعی زودگذر، فشارهای رسانه‌ای یا ملاحظات سیاسی مقطعی گردند. شاخص‌های تحقق این اصل عبارتند از: ۱) اعطای اولویت به استدلال‌های کارشناسی و مبتنی بر شواهد بر احساسات و عواطف صرف؛ ۲) فراهم آوردن امکان نقد و چالش آزادانه همه ادعاها و پیشنهادها؛ ۳) تأکید بر ضرورت توجیه بین‌الذهانی. بدین صورت که ارائه دلایلی که همه ذی‌نفعان، فارغ از موقعیت شخصی، بتوانند آن‌ها را عقلانی و قابل پذیرش بدانند. بدون پایبندی به این عقلانیت اخلاقی، خود فرایند گفت‌وگو به ابزاری برای توجیه قدرت مسلط تبدیل شده و مشروعیت هنجارهای کیفری را مخدوش می‌سازد.

۲-۲ اصل شفافیت و پاسخگویی

سومین اصل به شفافیت و پاسخگویی بازمی‌گردد. نتیجه کاربست اصل یادشده در فرایند کیفرگذاری بدین معناست که چنین فرایندی تنها زمانی مشروعیت دارد که از دل یک گفت‌وگوی عمومی آزاد، شفاف و بدون تحمیل یا دستکاری بیرون آید و شهروندان بتوانند در همه مراحل آن مشارکت انتقادی داشته باشند.

برای تحقق اصل شفافیت و پاسخ‌گویی در سیاست‌گذاری کیفی (کیفرگذاری)، باید مولفه‌های زیر را در نظر گرفت و روشن کرد:

- نخست؛ تشریفات تقنینی به‌درستی رعایت شده باشد. یعنی فرایند قانون‌گذاری باید مطابق قواعد شکلی و آیین‌نامه‌های مقرر، بدون تخطی یا شتاب‌زدگی، طی شده باشد.
- دوم؛ شفافیت و دسترسی عمومی به متن و دلایل وضع آن فراهم بوده باشد. بدین دلیل که متن نهایی و دلایل توجیهی باید پیش از تصویب، به‌طور کامل و قابل‌فهم در دسترس عموم قرار گیرد (Habermas, 1996: 103-104).
- سوم؛ مجازات با اصول بالادستی (قانون اساسی، تعهدات بین‌المللی، قواعد آمره) سازگار باشد. زیرا حاکمان، به‌موجب تعهدات حقوقی و اخلاقی خود، مکلف‌اند به قانون اساسی، قواعد آمره و تعهدات بین‌المللی احترام بگذارند و از هرگونه وضع مجازاتی که با این اصول ناسازگار است، خودداری کنند (ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶).
- چهارم؛ مجازات بر پایه داده‌ها و ارزیابی علمی جرم‌شناختی تعیین شود. چون تصمیم‌گیری باید بر اساس داده‌های معتبر و ارزیابی علمی جرم‌شناختی صورت گیرد، نه صرفاً بر مبنای پیش‌فرض‌های سیاسی یا فرهنگی (Habermas, 1984: 2-3).
- پنجم؛ مجازات موردنظر قانون‌گذار پیش از تصویب، از فرایند گفت‌وگوی عمومی بدون دستکاری، شفاف و معتبر گذشته باشد، زیرا پیش از تصویب، مجازات باید در معرض نقد و گفت‌وگوی آزاد و بدون سانسور یا فشار قرار گیرد (Habermas, 1996: 107).
- ششم؛ روشن شود که دلایل توجیهی آن عمومیت‌پذیر و فارغ از استدلال‌های صرفاً ایدئولوژیک یا دینی بوده است. به این دلیل که استدلال‌های توجیهی باید به زبان عمومی و بر پایه اصول عقلانی و جهان‌شمول بیان شوند، نه صرفاً بر مبنای ایدئولوژیک یا دینی خاص (Habermas, 2006: 12-13). این اصل اعتماد عمومی را تقویت می‌کند، از تصمیم‌گیری‌های پنهان جلوگیری می‌نماید و اجازه می‌دهد شهروندان نظام عدالت کیفی را به عنوان محصول اراده ارتباطی جمعی و نه تحمیل یک‌جانبه بپذیرند.

۲-۳ اصل گفت‌وگوی غیرسلطه‌آمیز

چهارمین اصل، اصل گفت‌وگوی غیرسلطه‌آمیز است. بدین صورت که نخست، گفت‌وگو باید کاملاً عاری از سلطه فیزیکی، روانی، ایدئولوژیک، رسانه‌ای و مانند این‌ها باشد تا تنها نیروی پذیرفته‌شده، استدلال برتر باشد. دوم، در چنین فرایندی، هر شرکت‌کننده مجاز است هر ادعایی را که در بحث مطرح می‌شود به چالش بکشد و زیر سؤال ببرد، حق دارد هر ادعایی را که می‌خواهد به‌گفتمان وارد کند، و آزاد است که نگرش‌ها، امیال و نیازهای خود را بدون هیچ محدودیتی بیان نماید (Habermas, 1996: 182-183, 305). این حقوق برابر و آزادی بیان، دقیقاً برای آن است که هیچ اجبار یا سلطه‌ای چه خارجی (مانند فشار سیاسی، رسانه‌ای، ایدئولوژیک یا تهدید) و چه داخلی (مانند خودسانسوری ناشی از ترس یا روابط نابرابر قدرت) بر شرکت‌کنندگان حاکم نشود. مصونیت برای این است که حرف زدن آزادانه و صادقانه ممکن شود؛ یعنی افراد بتوانند حرف‌شان را بزنند، بدون اینکه نگران باشند که بیان نظرشان به قیمت امنیت، موقعیت اجتماعی، شغل، یا حتی جان‌شان تمام شود. در نبود این مصونیت، آنچه به ظاهر «گفت‌وگو» یا «توافق» نامیده می‌شود، در واقع یک نمایش از سلطه پنهان است و نه یک فرایند ارتباطی واقعی. بنابراین، این

مصونیت نه یک امتیاز اضافی، بلکه شرط ضروری مشروعیت اخلاقی و هنجاری هر گفتمان است شرطی که بدون آن، کل ایده کنش ارتباطی و گفت‌وگوی غیرسلطه‌آمیز فرو می‌پاشد.

در حالی که کنش ابزاری و استراتژیک اساساً هدف‌محور است و با پیروی از قواعد و ابزارهای از پیش تعیین‌شده به نتیجه می‌رسد، توافق به‌دست‌آمده در کنش ارتباطی بر پایه عقلانیت مشترک بنا شده است و هیچ‌یک از کنشگران نمی‌توانند این توافق را بر دیگری تحمیل کنند؛ نه از طریق مداخله مستقیم در موقعیت‌ها و شرایط و نه از راه تأثیرگذاری استراتژیک بر تصمیمات طرف مقابل (Rasmussen 1991, 27). در فرایند ارتباطی، نباید هیچ‌گونه اجبار خارجی یا داخلی بر شرکت‌کنندگان وارد شود، به‌گونه‌ای که موضع‌گیری‌های «بله» یا «خیر» آنان نسبت به ادعاهای اعتبار (حقیقت، درستی هنجاری و صداقت) صرفاً و منحصرأً از نیروی منطقی و برتر و نیز مبتنی بر دلایل بهتر سرچشمه بگیرد (Habermas, 1993: 89). در سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار، این اصل مانع از آن می‌شود که تصمیمات تحت تأثیر فشار افکار عمومی هیجانی، ایدئولوژی رسمی، قدرت سیاسی یا رسانه‌های جهت‌دار شکل گیرد.

۲-۴ اصل تعامل گفت‌وگومحور و تصمیم‌گیری مبتنی بر تفاهم

اصل پنجم، مبتنی بر تعامل گفت‌وگومحور و تصمیم‌گیری مبتنی بر تفاهم است. این اصل بر خروجی فرایند گفت‌وگو متمرکز است و تأکید دارد که تصمیمات نهایی باید محصول تفاهم یا اجماع گفتمانی باشند، نه صرفاً نتیجه رأی‌گیری اکثریتی، معامله‌های سیاسی یا تحمیل یکجانبه قدرت. در این چارچوب، «مشروعیت»، اصل بنیادین حاکم بر حقوق و قانون‌گذاری است؛ مشروعیتی که نه از بالا و به شکل تحمیلی، بلکه تنها در پرتو تأیید و رضایت جمعی شهروندان و از مسیر یک فرایند گفت‌وگویی پایدار به دست می‌آید (Habermas, 1996: 295-302). براین‌اساس، قانون در این نظام چیزی جز عینیت‌یافته‌ترین و معتبرترین هنجارهای اخلاقی نیست؛ هنجارهایی که پیش‌تر در بستر کنش ارتباطی آزاد و از رهگذر گفت‌وگویی انتقادی و خردمندانه، به وفاقی بین‌الذهانی انجامیده و تأیید فعالانه همگان را کسب کرده‌اند. این الگوی دموکراتیک، با محور قرار دادن مفاهیم مشروعیت، تأیید و رضایت شهروندی، زمینه‌ساز پیوندی پویا و سازنده میان قلمروهای اخلاق، حقوق و سیاست می‌شود (منوچهری، نجاتی‌حسینی، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۸).

باید توجه داشت که بر پایه فلسفه بین‌الذهانی هابرماس، دستیابی به مشروعیت راستین تنها در شرایطی امکان‌پذیر است که شهروندان نه صرفاً تابعان قانون، بلکه در جایگاه واضعان و قانون‌گذاران آن نیز قرار گیرند. به بیان دیگر، مشروعیت زمانی تحقق می‌یابد که نقش‌های «مُحَقِّق» و «مُکَلَّف» در شخصیت شهروند با یکدیگر جمع شوند. از این منظر، نهادهای حقوقی و سیاسی تنها آنگاه می‌توانند بار مشروعیت و ثبات اجتماعی را بر دوش کشند که چارچوبی نهادمند برای تحقق این نقش دوگانه شهروندان فراهم آورند (مشهدی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۷۵۱).

با این حال، از این چشم‌انداز، تفاهم واقعی نه در شمارش صرف آرا، بلکه در درک متقابل و پذیرش دلایل عقلانی ریشه دارد. بدین معنا که فرایند مشروعیت‌بخش، معادل برگزاری صرف رأی‌گیری درباره تصویب یک موضوع نیست؛ چراکه رأی‌گیری، به‌ویژه هنگامی که از دل یک گفت‌وگوی عقلانی و فراگیر برخاسته باشد، غالباً تنها بازتاب‌دهنده ترجیحات فردی و انباشت کمی آرا است، بی‌آنکه الزاماً به توافقی مبتنی بر فهم مشترک و استدلال برتر بینجامد. در الگوی ایده‌آل، سیاست دموکراتیک نه رقابتی برای کسب اکثریت،

بلکه جست‌وجویی جمعی برای دستیابی به دلیلی است که بتواند از منظری همگانی و فارغ از علائق شخصی موجه باشد. در غیاب چنین گفت‌وگویی، حتی تصمیمی که با اکثریت آرا اتخاذ شده باشد نیز فاقد آن کیفیت مشروعیت‌بخشی خواهد بود که تنها از تصدیق جمعی برخاسته از استدلال عقلانی حاصل می‌شود.

در حوزه کیفرگذاری، این اصل بدان معناست که یک مجازات تنها هنگامی از مشروعیت برخوردار است که از دل یک گفت‌وگوی آزاد، شفاف و مبتنی بر استدلال بیرون آمده باشد و دلایل پشتیبان آن برای همه ذی‌نفعان قابل پذیرش باشد. شاخص‌های عملی این اصل شامل طراحی فرایندهایی است که به جای تکیه بر رأی‌گیری غیرتأملی، به سمت شکل‌گیری توافق‌های استدلال‌محور سوق می‌یابند. نمونه‌های عینی چنین مکانیسم‌هایی عبارتند از پنل‌های گفت‌وگو محور شهروندی، کمیسیون‌های تخصصی با امکان نقد و گفت‌وگوی مستمر و سایر نهادهایی که وفاق بین‌الذهانی را بر ترجیحات فردی اولویت می‌دهند. تأکید بر این اصل، کیفرگذاری را از وضعیت اقتدارگرایانه و یکسویه خارج ساخته و به فرایندی مشارکتی تبدیل می‌کند که در نهایت، کارآمدی اجتماعی و مقبولیت مجازات‌ها را افزایش می‌دهد.

۲-۵ اصل امکان بازنگری و اصلاح تصمیمات

آخرین اصل مربوط به امکان بازنگری و اصلاح تصمیمات است. بدین معنا که هیچ اجماع یا تصمیمی در حوزه سیاست‌گذاری کیفری حتی اگر در یک لحظه تاریخی از دل گفت‌وگویی گسترده و عقلانی بیرون آمده باشد نمی‌تواند به عنوان نهایی، مطلق یا غیرقابل تغییر تلقی شود. فرایند گفت‌وگو در چارچوب هابرماس ذاتاً باز، پویا و خطاپذیر است. بنابراین، هر هنجار کیفری از جمله جرم‌انگاری، کیفرگذاری، نوع واکنش کیفری باید همیشه در معرض امکان بازنگری، اصلاح یا حتی لغو قرار گیرد، هرگاه دلایل جدید، داده‌های جدید جرم‌شناختی، تغییرات ارزشی جامعه، یا نقدهای معتبر عقلانی آن را زیرسؤال ببرند. همان‌طور که از نظر او بازسازی‌های عقلانی؛ فرضی، خطاپذیر، مبهم و قابل تحریف است، بنابراین باید بتوان آن‌ها را مورد بازنگری قرار داد (Habermas, 1990: 32). بنابراین در چارچوب هابرماسی هیچ اجماعی نهایی نیست و همیشه امکان گفتمان جدید وجود دارد. از منظر هابرماس، حتی «پارادایم حقوقی مسلط» نیز تحت شرایط خاص خود همواره موضوع گفت‌وگو و مناقشه باقی می‌ماند، زیرا هر دگرگونی تاریخی ادراک‌شده در بستر اجتماعی باید به‌منزله چالشی تلقی شود که ضرورت بازاندیشی و ارزیابی مجدد در خود آن پارادایم را ایجاب می‌کند (Habermas, 1996: 445).

این اصل موید آن است که قوانین و مقررات کیفری بر اساس داده‌های جدید جرم‌شناختی، تغییرات اجتماعی یا نقدهای عقلانی قابل بازنگری دوره‌ای باشند. باین‌همه، باید توجه داشت که گرچه از منظر او رأی اکثریت لزوماً به معنای پایان گفتمان نیست، بلکه شاید فقط یک «وقفه در گفتگوی مداوم» یا «نتیجه موقت فرایند شکل‌گیری نظر گفتمانی» باشد، اما او بیان می‌دارد که تصمیمات قانون‌گذاری (یعنی قوانینی که تصویب و لازم‌الاجرا شده‌اند)، حتی اگر از راه قانون‌گذاری جدید (یعنی تصویب قانون تازه) قابل تغییر و بازنگری باشند، باز هم نسبت به نتیجه‌گیری‌های صرفاً گفتمانی کمتر قابل بازنگری هستند (Baxter, 2011: 97). دلیل آن هم روشن است، زیرا تصمیمات قانون‌گذاری، برخلاف نتیجه‌گیری‌های گفتمانی صرف، به واقعیت حقوقی تبدیل شده‌اند؛ با قدرت دولتی پشتیبانی می‌شوند، بر رفتار شهروندان اثر مستقیم می‌گذارند، و تغییرشان مستلزم فرایندهای نهادی پیچیده، هزینه‌های اجتماعی-سیاسی، و احیای اکثریت جدید است، در حالی که یک اجماع گفتمانی نظری را می‌توان با دلایل تازه به آسانی زیر سؤال برد. به‌سخن دیگر، مسئله‌ای همچون مجازات شکل قانون به‌خود گرفته و همین امر مانع از آن است که بتوان به‌مانند سایر مسائل

حوزه عمومی آن را به سرعت و در هر زمانی بازنگری کرد. با این همه این اصل مانع از تقدس بخشی به تصمیمات گذشته می شود، اجازه می دهد نظام عدالت کیفری با زیست جهان در حال تحول جامعه همگام شود و از بحران مشروعیت درازمدت پیشگیری می کند. از این رو، در سیاست گذاری کیفری گفت و گو مدار، مکانیسم های اصلاح مانند کمیسیون های بازنگری مجازات، امکان تجدیدنظر عمومی در قوانین کیفری و ارزیابی مداوم کارآمدی و تناسب مجازات ها فعال اند.

۳. از موانع تا راهکار: مسیرهای عملی برای سیاست گذاری کیفری گفت و گو مدار در جمهوری اسلامی

تا بدین جا چرایی توجه به سیاست گذاری کیفری گفت و گو، اصول و مبانی حاکم بر آن روشن شد. بخش پیش رو بر این است تا بدون ادعای جامعیت، مهم ترین موانع پیاده سازی این فرایند در نظام جمهوری اسلامی را توضیح داده و در ذیل آن راهکارهای پشت سر گذاشتن این موانع را نیز توضیح دهد. به صورت خلاصه این موارد شامل موانع فرهنگی، ساختاری، ایدئولوژیک و قانونی است که در ادامه به صورت جداگانه توضیح داده می شود.

۳-۱ ضعف فرهنگ دموکراسی گفت و گویی و مشارکت عمومی

نخستین مانع، ضعف فرهنگ دموکراسی گفت و گویی و مشارکت عمومی است. در این باره روشن است که پیاده سازی چنین فرایندی نیازمند یک پیش زمینه فرهنگی است تا عمل به این سازکار با شکست روبه رو نشود. به بیان دقیق تر، شهروندی فعال بدون وجود زمینه ای از فرهنگ سیاسی پویا قابل تحقق نیست، فرهنگی که نه از گزاره های صریح، بلکه از لایه ای درهم تنیده از انگاره ها و مفروضات بدیهی فرهنگی قوام می یابد. این لایه معنایی، عمدتاً به صورت ناخوشه و پنهان عمل می کند و در حافظه تاریخی جمعی، الگوهای پایدار باور، شیوه های کنش اجتماعی و جهت گیری های ارزشی موروثی تثبیت شده است. دوام چنین افقی از معنا، تنها از مسیر فرایندهای تثبیت شده جامعه پذیری سیاسی و سازکارهای نهادی آموزش سیاسی تضمین می شود، فرایندهایی که امکان انتقال آن را در امتداد نسل ها فراهم می آورند (هابرماس، ۱۴۰۳: ۱۶). در مورد ایران چنین ادعا می شود که فرهنگ دموکراسی اگر نگوئیم مفقود است؛ قطعاً کمرنگ است. گزاره اخیر بر این دلایل استوار است: ۱- چنین فرهنگی در تاریخ معاصر ایران سابقه ای عمیق و پایداری نداشته است. ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در بیشتر دوره های مدرن، از مشروطه تا امروز، بیشتر بر پایه اقتدار مرکزی، تصمیم گیری از بالا به پایین و گاه اعتراض های واکنشی شکل گرفته تا گفت و گویی عقلانی، مشورتی و فراگیر. این وضعیت باعث شده که تجربه جمعی شهروندان از مشارکت در فرایندهای تصمیم گیری عمومی، عمدتاً محدود به مشارکت های نمادین یا اعتراضی باشد، نه مشارکت تأملی و گفت و گو محور در شکل دهی به هنجارها و سیاست ها. برای نمونه در جمهوری اسلامی، گرچه بر مشارکت شهروندان در اصول ۶ و ۷ قانون اساسی تأکید شده و حتی اصل ۵۹ به صراحت بر رجوع به آرای عمومی تأکید دارد اما تاکنون سابقه ای از مشارکت شهروندان و یا ارجاع به آراء عمومی در سیاست گذاری موجود نمی باشد. ۲- عوامل ساختاری و فرهنگی معاصر نیز این ضعف را تشدید کرده اند. بدین شکل که آموزش مدنی ضعیف، محدودیت رسانه های آزاد و مستقل، فرهنگ خودسانسوری ناشی از ترس از عواقب بیان نظر، دوقطبی سازی شدید گفتمان عمومی و غلبه گفتمان های احساسی و ایدئولوژیک بر گفتمان استدلالی و مبتنی بر شواهد، دموکراسی گفت و گویی را بی معنا ساخته است، زیرا در چنین فضایی، بحث درباره مسائل حساس مانند سیاست کیفری اغلب به سرعت از مسیر عقلانی خارج می شود یا اصلاً شکل نمی گیرد.

در چنین بستری، شهروندان کمتر به عنوان کنش‌گران فعال و ذی‌نفعان مشروع در فرایند صورت‌بندی هنجارهای کیفری تلقی شده و نقش آن‌ها غالباً به پذیرندگان منفعل قواعد کیفری تقلیل یافته است. این وضعیت با منطق دموکراسی گفت‌وگویی که بر مشارکت برابر، فقدان اجبار، امکان نقد و تقدم استدلال بر قدرت تأکید دارد، در تعارض بنیادین قرار می‌گیرد. از منظر هابرماس، فقدان فرهنگ دموکراسی گفت‌وگویی به معنای ضعف عقلانیت ارتباطی در حوزه عمومی است؛ عقلانیتی که تنها در بستر مشارکت آزاد، برابر و عاری از سلطه می‌تواند به تولید هنجارهای مشروع بینجامد. بدین ترتیب، تا زمانی که فرهنگ مشارکت عمومی و گفت‌وگوی انتقادی در جامعه تقویت نشود، سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار بیش از آن که یک راهبرد عملی باشد، در حد یک ایده نظری باقی خواهد ماند.

بدین منظور می‌توان از راه‌کارهایی چون برنامه‌های آموزشی نظام‌مند در مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها برای ترویج فرهنگ گفت‌وگو، مهارت گوش دادن فعال، نقد سازنده و احترام به دیدگاه مخالف بهره برد. همچنین ایجاد فضاهای کوچک و امن برای تمرین مشارکت گفت‌وگویی، تقویت رسانه‌های مستقل و شبکه‌های اجتماعی به عنوان زیرساخت‌های حوزه عمومی غیررسمی و کمک به شکل‌گیری افکار عمومی آگاه و موضوع‌محور از دیگر راه‌حل‌های تدریجی است. الگوبرداری از مدل‌های موفق جهانی مانند «آموزش شهروندی»^۶ و تطبیق آن‌ها با شرایط فرهنگی ایران نیز می‌تواند راهگشا باشد. این اقدامات هرچند زمان‌بر هستند، اما بدون تقویت این فرهنگ، هیچ سازکار نهادی یا قانونی نمی‌تواند به تنهایی سیاست کیفری گفت‌وگومدار را محقق کند.

۳-۲ غلبه اقتدارگرایی ساختاری و عقلانیت ابزاری بر عقلانیت ارتباطی

دومین مانع، غلبه اقتدارگرایی ساختاری و عقلانیت ابزاری بر عقلانیت ارتباطی است که در نهایت به سیطره پدرسالاری قانونی به عنوان اصل مسلط در فرایند هنجارسازی انجامیده است. بدین معنا که سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار می‌تواند با ساختار قدرت تعارض منافع داشته باشد. این واقعیت به‌ویژه خود را در حوزه‌هایی چون جرم‌انگاری و کیفرگذاری که عمیقاً با ساختار و بافتار قدرت سیاسی گره خورده‌اند آشکار می‌سازد؛ زیرا از جمله کارکردهای بنیادین حقوق کیفری، حفظ نظم مستقر، بازتولید اقتدار سیاسی و پاسداری از ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر حاکمیت است (مالدار و همکاران، ۱۴۰۱). در چنین شرایطی، عقلانیت حاکم بر سیاست‌گذاری کیفری عمدتاً عقلانیتی ابزاری و هدف‌محور است که در آن اهداف مورد نظر حاکمیت، قربانی گفت‌وگوی عقلانی، اقناع متقابل و جست‌وجوی توافق می‌شود. این نوع عقلانیت، به جای آن که به مشروعیت هنجاری تصمیمات کیفری بیندیشد، بر میزان اثربخشی ابزارهای کیفری در تحقق اهداف از پیش تعیین‌شده تمرکز دارد. در نتیجه، فرآیند تصمیم‌گیری کیفری با فاصله گرفتن از فضای حوزه عمومی و کنش ارتباطی، به ساحت تصمیمات غیرحقوقی منتقل می‌شود. بنابراین هرگونه تلاش برای گذار به رویکرد گفت‌وگومدار که مستلزم باز بودن فرآیند تصمیم‌گیری، مشارکت ذی‌نفعان، نقد کارشناسی آزاد و امکان بازنگری است، می‌تواند به عنوان تهدیدی برای ثبات و کنترل ساختار قدرت تلقی شود.

از منظر نظریه کنش ارتباطی هابرماس، غلبه عقلانیت ابزاری نشانه‌ای از «استعمار زیست‌جهان»^۷ توسط نظام‌های قدرت و اداره است، وضعیتی که در آن زبان حقوق، اخلاق و گفت‌وگو جای خود را به منطق فرمان، کنترل و محاسبه می‌دهد. در سیاست کیفری، این استعمار در قالب تقلیل شهروندان به موضوع‌های انضباط، مخاطرات امنیتی یا ابزارهای پیشگیری و نه به مثابه کنش‌گران

^۶. Civic education

^۷. فرآیندی که در آن منطق ابزاری به درون قلمرو خصوصی و فرهنگی زندگی روزمره (زیست‌جهان) نفوذ کرده و آن را مختل می‌سازد.

صاحب صدا و دارای حق مشارکت در صورت بندی هنجارهای کیفری خود را نشان می دهد. افزون بر این، اقتدارگرایی ساختاری مانع از شکل گیری بسترهای نهادمند گفت وگو میان دولت، جامعه مدنی، متخصصان و شهروندان می شود. در چنین ساختاری، حتی اگر سازکارهای ظاهری مشورت یا مشارکت پیش بینی شده باشد، این سازکارها غالباً کارکردی نمادین داشته و فاقد تأثیر واقعی بر تصمیمات کیفری اند. در نتیجه، سیاست گذاری کیفری گفت وگومدار نه تنها با محدودیت های فرهنگی، بلکه با مقاومت ساختاری قدرت مواجه است. بدین ترتیب، تا زمانی که منطق اقتدارگرایانه و عقلانیت ابزاری بر سیاست گذاری کیفری سیطره دارد، امکان تحقق عقلانیت ارتباطی و تبدیل گفت وگویی عمومی به منبع مشروعیت بخش قواعد کیفری به شدت محدود خواهد بود. گذار به سیاست گذاری کیفری گفت وگومدار مستلزم بازاندیشی در نسبت قدرت، قانون و گفت وگو و کاستن از انحصار تصمیم گیری کیفری در سطوح بسته و غیرپاسخ گو است.

این غلبه در جمهوری اسلامی به شکل های مشخصی همچون سیاست گذاری امنیت مدار مانند جرم انگاری بغی، جداسازی محاربه از افساد فی الارض و یا پیش بینی کیفر مرگ، شلاق، قطع عضو و... در قانون مجازات اسلامی خود را نشان می دهد. براینکه این وضعیت، سیاستی کیفری است که بیشتر محصول اراده یک جانبه و محاسبات ابزاری است تا اجماع گفتمانی و تأیید بین الازدهانی شهروندان که به سیاست گذاری کیفری گفت وگومدار معنا می بخشد. غلبه بر این مانع نیازمند اصلاحاتی از قبیل ایجاد کمیسیون های کارشناسی مستقل برای ارزیابی پیش و پس از تصویب قوانین کیفری و نیز انتشار عمومی گزارش ها و الزام قانونی به انتشار دلایل کارشناسی و داده های جرم شناختی پیش از تصویب هر قانون کیفری جدید است. در کنار موارد گفته شده می توان به تقویت نظارت عمومی و رسانه ای بر فرآیندهای کیفری مانند گزارش دهی سالانه قوه قضائیه به نهادهای رسمی اشاره کرد. همچنین حمایت از نهادهای مدنی و دانشگاهی برای نقد سیاست های کیفری موجود و ارائه راهکارهای علمی می تواند به تدریج منطق ارتباطی را در برابر منطق ابزاری تقویت کند و از تبدیل سیاست کیفری به صرف ابزار بازتولید قدرت جلوگیری نماید.

۳-۳ تعارض قرائت رسمی از فقه با اصول گفتمانی

سومین مانع پیش رو در پیاده سازی سیاست گذاری کیفری گفت وگومدار تعارض قرائت رسمی از فقه با اصول گفتمانی است. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی، بخش قابل توجهی از مبانی جرم انگاری و کیفرگذاری بر قرائت خاص و رسمی از فقه اسلامی استوار است؛ قرائتی که اغلب به صورت پیشینی، ثابت و غیرقابل مناقشه عرضه می شود. برای نمونه در این قرائت کیفرهای بدنی فرازمانی و فرامکانی و در امان از هرگونه تغییر و تحول پنداشته می شود. در این وضعیت و با وجود این برداشت، امکان هرگونه گفت وگو درباره واکنش های کیفری بسته می شود. در این قرائت شکلی از «دیگرآیینی» و ضرورت پیروی از مستندات فقهی و شرعی وجود دارد. بنابراین هرگونه گفت وگویی عمومی، اقناع عقلانی، دستیابی به هرگونه تفاهم و توجه به جهان زیست شهروندان منتفی است؛ زیرا شکل عبادت به خود گرفته است. هرچند چنین نگاهی از منظر ادله درون دینی و برون دینی مورد انتقاد جدی قرار گرفته است، اما این واقعیتی است که در ساختار کنونی وجود دارد. چنین وضعیتی با منطق سیاست گذاری کیفری گفت وگومدار که بر امکان نقد، بازاندیشی و مشارکت برابر ذی نفعان در فرآیند صورت بندی هنجارها تأکید دارد، در تعارض قرار دارد. اصول گفتمانی الهام گرفته از نظریه کنش ارتباطی هابرماس، مستلزم آن است که همه دعاوی اعتبار، از جمله دعاوی هنجاری بالقوه قابل پرسش، نقد، بازنگری و دفاع عقلانی باشند. حال آن که در قرائت رسمی از فقه، برخی احکام کیفری به گونه ای ارائه می شوند که از شمول این فرآیند گفتمانی خارج می گردند که نشانه بزرگ اقتدار گرایی بدور از عقلانیت می باشد. بنابراین اخلاق گفتمانی هابرماس به ویژه در جوامع دینی با

چالش‌هایی مواجه است. زیرا در چنین جوامعی، دست‌کم در سطح معرفتی و اثباتی، گزاره‌های اخلاقی وابستگی عمیقی به آموزه‌های الهیاتی و دینی دارند. در حالی که هابرماس اعتبار هنجارهای اخلاقی را در گفت‌وگوی عقلانی میان کنشگران جست‌وجو می‌کند، در جوامع دینی منشأ اعتبار اخلاق غالباً در امر الهی تلقی می‌شود؛ امری که به نظر می‌رسد در نظریه او کمتر مورد توجه قرار گرفته است (محمدی‌منفرد، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۸).

افزون بر این، تقدم تفسیر رسمی از فقه بر گفت‌وگوی عمومی، موجب محدود شدن نقش حوزه عمومی در بازتاب تجربه‌های زیست‌شده شهروندان و پیامدهای اجتماعی کیفرها می‌شود. در نتیجه، امکان ارزیابی عقلانی تناسب، کارآمدی و پیامدهای انسانی مجازات‌ها کاهش یافته و سیاست کیفری بیش از آن‌که پاسخ‌گوی تحولات اجتماعی و نیازهای زیست‌جهان باشد، به بازتولید نظم هنجاری تثبیت‌شده می‌انجامد. باین‌حال، تعارض یادشده لزوماً به معنای ناسازگاری ذاتی فقه با گفت‌وگو نیست، بلکه بیش از آن‌که ریشه در خود سنت فقهی داشته باشد، ناشی از نحوه نهادمندسازی و قرائت رسمی و انحصاری از آن است. ظرفیت‌های درونی فقه همچون نهاد شورا، توجه به سیره عقلا، دقت‌نظر در عدم تفاوت میان حدود و تعزیرات، التفات در عنصر زمان و مکان، فقه مقاصدی و مانند این‌ها می‌تواند زمینه‌ای برای گفت‌وگومدار شدن سیاست کیفری فراهم آورد. بدین‌ترتیب، یکی از چالش‌های اساسی سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار در ایران، نه صرفاً حضور فقه در فرایند قانون‌گذاری کیفری، بلکه چگونگی نسبت آن با اصول گفت‌مانی، عقلانیت ارتباطی و مشارکت عمومی است؛ نسبتی که بدون بازاندیشی در قرائت رسمی و انحصاری از فقه، امکان تحقق نخواهد یافت.

۳-۴ نبود سازکارهای قانونی در پیاده‌سازی سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار

در نهایت، از نبود سازکارهای قانونی می‌توان به‌منزله آخرین مانع برای کاربست سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار یاد کرد. بدین معنا که در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی، نه‌تنها سازکار مشخص و الزام‌آوری برای مشارکت گفت‌وگومدار شهروندان و ذی‌نفعان در فرایند سیاست‌گذاری کیفری پیش‌بینی نشده است، بلکه فرایند جرم‌انگاری و کیفرگذاری از طریق مجلس شورای اسلامی و گاهی سایر نهادهایی همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام می‌پذیرد. روشن است که در این چارچوب هیچ‌گاه سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار معنا نمی‌یابد؛ زیرا فرایندهای تقنینی و سیاست‌گذاری کیفری به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که شهروندان، جامعه مدنی و حتی متخصصان علوم جنایی نقش فعالی در صورت‌بندی هنجارهای کیفری ندارند و امکان تبدیل گفت‌وگوی عمومی عقلانی به تصمیمات الزام‌آور حقوقی فراهم نمی‌شود. افزون بر این، در این سازکارها جلسات استماع عمومی، نهادهای مشورتی الزام‌آور، یا فرایندهای نهادمند دریافت و پاسخ‌گویی به افکار عمومی وجود ندارد که همین امر موجب گسست میان حوزه عمومی و نظام حقوقی می‌شود. در نتیجه، سیاست کیفری به‌جای آن‌که بر «قدرت ارتباطی» برخاسته از گفت‌وگوی عمومی استوار گردد، عمدتاً بر «قدرت اداری و نهادی» تکیه می‌کند. این در حالی است که در ۶، ۷ و ۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی اصل شورا و مشورت، به رسمیت شناخته شده است و بر اداره امور کشور بر پایه مشارکت عمومی و مشورت نهادی تأکید دارند. باین‌حال، این اصول را تنها می‌توان واجد «جلوه‌هایی محدود و ناقص» از دموکراسی گفت‌وگویی دانست، نه مصادیق تحقق‌یافته آن در معنای هابرماسی؛ زیرا دموکراسی گفت‌وگویی، برخلاف سازکارهای مبتنی بر رأی‌گیری، معطوف به تولید تفاهم از طریق گفت‌وگوی عقلانی و اقناعی است. بنابراین، جایگاه این مسئله به‌عنوان یک سازوکار نهادمند در اصول یادشده قانون اساسی خالی است.

از منظر نظریه یادشده، این وضعیت مانع از تحقق شرایط عقلانیت ارتباطی در سیاست‌گذاری کیفری می‌شود، زیرا نه امکان مشارکت آزاد و برابر کنش‌گران اجتماعی فراهم است و نه سازکاری برای آزمون عمومی دعاوی اعتبار و دستیابی به اجماع عقلانی وجود دارد. پیامد چنین وضعیتی، تضعیف مشروعیت هنجارهای کیفری، کاهش مقبولیت اجتماعی قوانین کیفری و گسترش شکاف میان جامعه و نظام سیاست‌گذاری کیفری خواهد بود. برای عبور از این وضعیت می‌توان به اصلاحات قانونی و نهادی تدریجی اندیشید که فضا را برای گفت‌وگو باز کنند. برای نمونه اصلاح آیین‌نامه‌های مجلس شورای اسلامی برای الزام به انتشار عمومی پیش‌نویس قوانین کیفری و دریافت نظرات کارشناسی و عمومی از جمله این راه‌حل‌هاست. افزون بر این، ایجاد کمیسیون ملی مشورتی سیاست کیفری با حضور نمایندگان قوه مقننه، قضائیه، دانشگاهیان، جامعه مدنی و شهروندان منتخب برای بررسی پیش‌نویس‌ها و بازنگری دوره‌ای قوانین می‌تواند چاره کار باشد. پیش‌بینی الزام قانونی به ارزیابی تأثیر اجتماعی و جرم‌شناختی قوانین کیفری پیش از تصویب و پس از اجرا (با انتشار گزارش‌ها)، ایجاد سازوکارهای مشورتی گسترده‌تر در حوزه سیاست کیفری و در نهایت حمایت از نهادهای دانشگاهی و پژوهشی برای تولید گزارش‌های کارشناسی مستقل و پیشنهادهای اصلاحی به مجلس و قوه قضائیه می‌توانند راهگشا باشند.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس و الگوی دموکراسی گفت‌وگویی، کوشید نشان دهد که سیاست‌گذاری کیفری، به سبب ماهیت مداخله‌جویانه و اثرگذاری عمیق آن بر آزادی، کرامت و زیست‌جهان شهروندان، نمی‌تواند صرفاً بر عقلانیت ابزاری، اقتدار نهادی و تصمیم‌گیری‌های از بالا به پایین استوار باشد. در چارچوب هابرماسی، مشروعیت هنجارهای کیفری نه از قدرت تحمیل، بلکه از امکان توجیه بین‌الذهانی آن‌ها در بستر گفت‌وگویی آزاد، عقلانی و غیرسلطه‌آمیز میان همه افراد بالقوه متأثر از این هنجارها حاصل می‌شود. از این منظر، سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار نه یک انتخاب صرفاً نمادین، بلکه پاسخی نظری و عملی به بحران مشروعیت، عوام‌گرایی کیفری، ابزارانگاری انسان و گسست میان قانون و جامعه است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که گذار به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار در ایران، هرچند از حیث نظری قابل‌دفاع و از منظر حقوق‌بشری و جامعه‌شناختی ضروری است، اما با موانع جدی و درهم‌تنیده‌ای مواجه است. ضعف فرهنگ دموکراسی گفت‌وگویی و مشارکت عمومی، غلبه اقتدارگرایی ساختاری و عقلانیت ابزاری بر عقلانیت ارتباطی، تعارض قرائت رسمی و انحصاری از فقه با اصول گفت‌وگومانی و فقدان سازکارهای قانونی نهادمند برای مشارکت گفت‌وگومدار، چهار مانع اصلی تحقق این الگو را شکل می‌دهند. این موانع نه به صورت مستقل، بلکه به گونه‌ای هم‌افزا عمل می‌کنند و چرخه‌ای از بازتولید سیاست کیفری اقتدارمحور و کم‌مشروعیت را تثبیت می‌نمایند.

در برابر این وضعیت، به‌باور نویسندگان دستیابی به سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار مستلزم اصلاحاتی چندلایه و تدریجی است. تقویت فرهنگ مشارکت و آموزش شهروندی، کاستن از انحصار تصمیم‌گیری کیفری و گشودن فرایندهای تقنینی به روی نقد کارشناسی و گفت‌وگوی عمومی، بازاندیشی در نسبت فقه و عقلانیت ارتباطی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های درونی فقه پویا و نهادهای سازکارهای قانونی برای گفت‌وگو، طراحی سازکار ارزیابی و بازنگری مستمر قوانین کیفری، از جمله پیش‌شرط‌های این گذار به شمار می‌روند. تحقق این اصلاحات می‌تواند سیاست کیفری را از ابزاری برای اعمال قدرت یک‌جانبه، به سازکاری عقلانی، پاسخ‌گو و مبتنی بر رضایت و تفاهم اجتماعی بدل سازد. در نهایت، سیاست‌گذاری کیفری گفت‌وگومدار را باید افقی هنجاری و

انتقادی برای بازسازی رابطه میان قانون، قدرت و جامعه دانست؛ افقی که در آن شهروندان نه صرفاً مخاطبان و تابعان قانون، بلکه کنش‌گران مشارکت‌کننده در صورت‌بندی هنجارهای الزام‌آور تلقی می‌شوند. هرچند تحقق کامل این الگو در شرایط کنونی نظام حقوقی ایران با محدودیت‌های جدی مواجه است، اما طرح آن به‌عنوان یک چارچوب نظری، می‌تواند مبنایی برای نقد وضع موجود، کاهش شکاف میان قانون و زیست‌جهان و حرکت تدریجی به سوی یک سیاست کیفری عقلانی، مشروع و مردم‌سالار فراهم آورد. این مسیر، هرچند پرچالش، اما برای پیشگیری از تعمیق بحران مشروعیت و تضمین کرامت انسانی در نظام عدالت کیفری، گریزناپذیر می‌نماید.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. توماسن، لاسه (۱۳۹۵). معمای هابرماس. مترجم: محمدرضا غلامی، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
۲. فوکو، میشل (۱۴۰۲). مراقبت و تنبیه: تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نی.
۳. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی. ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
۴. هابرماس، یورگن (۱۴۰۳). دگرگونی ساختاری جدید در حوزه‌ی عمومی و دموکراسی شورایی. ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.

ب) مقالات

۵. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا و ساداتی، سید محمدجواد (۱۳۹۷). از تراژدی تعذیب تا کمدی اصلاح؛ اراده قدرت و وجدان جمعی. مجلس و راهبرد، ۲۵(۹۳)، ۴۳-۶۴.
۶. حسینی، سیدحسین و اسمعیل‌زاده، لیدا (۱۳۹۳). جنبه‌های عوام‌گرایی سیاست کیفری ایران در قبال فساد اقتصادی رفاه اجتماعی، ۱۴(۵۴)، ۲۴۱-۲۰۱.
۷. دیلمی، احمد و منتظر، فاطمه (۱۴۰۲). تأملی در گفتمان حقوقی هابرماس به‌مثابه منطق حقوق. فلسفه حقوق، ۲(۲)، ۱۲۷-۱۴۶.
۸. ساداتی، سید محمدجواد و نوبهار، رحیم (۱۳۹۷). تأملی در زمینه‌های شکل‌گیری سیاست کیفری سخت‌گیرانه در دهه‌ی نخست انقلاب اسلامی ایران. مطالعات حقوق تطبیقی معاصر، ۹(۱۷)، ۱۵۷-۱۸۳.
۹. محمدی‌منفرد، بهروز. (۱۳۹۹). هنجارسازی در اخلاق گفتمانی هابرماس. دوفصلنامه علمی هستی و شناخت، ۷(۲)، ۲۱-۴۰.
۱۰. مشهدی، علی؛ دبیرنیا، علیرضا و محمدی، حسن (۱۴۰۳). تحلیل مبانی دموکراسی مشارکتی در پرتو فلسفه زبان هابرماس. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران، ۵۴(۳)، ۱۷۳۷-۱۷۶۰.
۱۱. مقدسی، محمدباقر و فرجیها، محمد (۱۳۹۰). رویکرد عوام‌گرایی کیفری به جرائم جنسی (مطالعه تطبیقی). پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۵(۲)، ۱۱۳-۱۳۳.
۱۲. موسی‌زاده کوفی، مهدی؛ نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین؛ شاملو، باقر و محمودی جانکی، فیروز (۱۴۰۰). حق کیفر خرد بنیاد. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۰(۳۶)، ۴۳-۷۶.
۱۳. منوچهری، عباس و نجاتی‌حسینی، سیدمحمود (۱۳۸۵). درآمدی بر نظریه شهروندی گفت و گویی در فلسفه سیاسی هابرماس. نامه علوم اجتماعی. شماره ۲۹، ۱-۲۸.
۱۴. نجاتی‌حسینی، سید محمود (۱۳۸۹). هابرماس: فلسفه سیاسی نظم گفت‌وگویی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۲۴(۲)، ۹-۵۴.

۱۵. نیکوی بندری، حسین (۱۴۰۰). تحلیل انتقادی مکتب رایزنی در گفتمان حقوق بشر معاصر؛ با تأکید بر آراء جان راولز و یورگن هابرماس. دوفصلنامه بین المللی حقوق بشر، ۱۶(۱)، ۱۴۹-۱۷۱.

۲. انگلیسی

A) BOOKS

16. Baxter, H. (2011). *Habermas: The discourse theory of law and democracy* (1st ed.). Stanford Law Books, Stanford University Press.
17. Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action*, Vol. 1: Reason and the Rationalization of Society. Beacon Press.
18. Habermas, J. (1990). *Moral consciousness and communicative action* (C. Lenhardt & S. W. Nicholsen, Trans.; T. McCarthy, Intro.). Polity Press.
19. Habermas, J. (1993). *Justification and application: Remarks on discourse ethics* (C. Cronin, Trans.). Polity Press.
20. Habermas, J. (1996). *Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy* (W. Rehg, Trans.). MIT Press.
21. Rasmussen, D. M. (Ed.). (1991). *Reading Habermas*. Wiley-Blackwell.

B) Articles

22. Habermas, J. (2006). "Religion in the Public Sphere," *European Journal of Philosophy*, 14(1), 1–25.
23. Habermas, J. (2010). "The Concept of Human Dignity and the Realistic Utopia of Human Rights," *Metaphilosophy*, 41(4), 464–480.

Dialogic Criminal Policy-Making in Iran: Necessities, Principles, Obstacles, and Solutions (A Habermasian Framework)

Abstract

Criminal policy, as one of the most severe forms of government intervention in citizens' lifeworld, plays a decisive role in guaranteeing or restricting fundamental rights and freedoms. In legal systems where criminal policy is primarily based on instrumental rationality, there is a risk of normative legitimacy crisis, reduced social acceptability of punishments, and a rift between law and society. Therefore, this article, drawing on Habermas's theory of communicative action and his deliberative democracy model, aims to provide a conceptual framework for "dialogical criminal policy-making" to overcome this situation and examine its possibilities and obstacles in Iran. From the perspectives of "normative legitimacy," "prevention of penal populism," "restoration of human dignity," and "strengthening social cohesion," establishing such a mechanism is essential. Key principles include "inclusive stakeholder participation," "rational and ethical dialogue," "transparency and accountability," "non-dominative dialogue," "consensus-based decision-making," and "continuous review." However, obstacles such as "weak deliberative democracy culture," "dominance of structural authoritarianism and instrumental rationality," "conflict between official jurisprudential interpretation and discursive principles," and "lack of institutionalized legal mechanisms" seriously hinder its practical realization in Iran. Achieving this model requires multilayered cultural,

institutional, interpretive, and legal reforms to enable a transition to a rational, legitimate, and democratic criminal policy.

Keywords: Communicative Action, Communicative Rationality, Lifeworld, Deliberative Democracy, Jürgen Habermas